

گزیده اشعار  
واعظ قزوینی

به کوشش و گزینش  
محمد حسین انصاری نژاد  
با مقدمه بهمن بنی هاشمی

عشیرت

انتشارات  
عشیرت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



گزیده اشعار  
واعظ قزوینی

به کوشش و گزینش  
محمد حسین انصاری نژاد  
با مقدمه بهمن بنی هاشمی

عشیرت

انتشارات  
سوره

سروش‌ناسد: واعظ قزوینی، محمد رفیع، ۱۰۲۷-۱۰۸۹-ق.  
عنوان و نام پدیدآور: رعشه بر دریا، گزیده اشعار واعظ قزوینی / به کوشش و گزینش  
محمدحسین انصاری نژاد؛ با مقدمه بهمن بنی‌هاشمی. ویرایش سیدوحید سمنانی  
مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی هنری شهرستان ادب، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲۲۲ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۸۲-۸۶-۰

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

عنوان دیگر: گزیده اشعار واعظ قزوینی.

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۱ ق.

موضوع: Persian poetry -- 17th century

شناسه افزوده: انصاری نژاد، محمدحسین، ۱۳۵۲ -، گردآورنده

شناسه افزوده: بنی‌هاشمی، بهمن، ۱۳۶۸ -، مقدمه‌نویس

ردمبندی کنگره: PIR۶۵۸۵/۱۶۱۳۹۸

ردمبندی دیوبی: ۱۱/۲

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۶۶۲۶۶۸

تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از سمره طالقانی، روپرویی سینما صحرا،

پلاک ۱۶۸، طبقه ۲، مؤسسه فرهنگی هنری شهرستان ادب

تلفن: ۰۲۱-۷۷۶۲۰۸۹۷، پخش: ۰۲۱-۷۷۶۲۰۸۹۷

[www.shahrestanedabpub.com](http://www.shahrestanedabpub.com)

<http://adabbook.com>



## رعشه بر دریا

### گزیده اشعار واعظ قزوینی

به کوشش و گزینش محمدحسین انصاری نژاد

با مقدمه دکتر بهمن بنی‌هاشمی

ویرایش: سیدوحید سمنانی

حروفنگاری و آماده‌سازی: کارگاه هنری شهرستان ادب

طراح جلد: حمید القدسی یزدانی

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۹

انتوگرافی، چاپ و صحافی: بشارت

شمارگان: ۷۰۰ نسخه

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۸۲-۸۶-۰

حق چاپ محفوظ و مخصوص انتشارات شهرستان ادب است.

هرگونه استفاده، منوط به اجازه کتبی از ناشر است.

این اثر تحت حمایت و قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران قرار دارد.

# فهرست

## مقدمه

۱. ای نام دلگشای تو عنوان کارها ..... ۵۱
۲. تن شود خاک و همان سودای ما ماند به جا ..... ۵۴
۳. چون کند سویم نظر، چشم از کجا خواب از کجا؟ ..... ۵۶
۴. چو دست سائلان نبود گلی دامان وسعت را ..... ۵۸
۵. این قدر طول امل، ره می دهی در دل چرا؟ ..... ۶۰
۶. پی تحصیل آسایش، فکندی در به در خود را ..... ۶۲
۷. خواهد گشود عقده دل های ریش را ..... ۶۴
۸. دل چسان پنهان کند در سینه آه خویش را ؟ ..... ۶۶
۹. بس که گردیدند همراهان ما دلگیر ما ..... ۶۸
۱۰. ای بار داده کعبه کویت به راه ها ..... ۷۰
۱۱. تخته آیینۀ مهر تواند این سینه ها ..... ۷۲
۱۲. ز توفان خروشم، رعشه پیدا می کند دریا ..... ۷۴
۱۳. پاسبان گنج ایمانی، مروای دل به خواب ..... ۷۶

۱۴. جمشید کو؟ سکندر گیتی ستان کجاست؟ ..... ۷۸
۱۵. سجده پیش هربتی، کفر است، یک جانان بس است ..... ۸۰
۱۶. آه، شمع ز شبستان سحرخیزان است ..... ۸۲
۱۷. در ره حق، گام اول ترک هستی دادن است ..... ۸۴
۱۸. پیری رسید و، قامت از آن خمیدن است ..... ۸۶
۱۹. لوح دنیا از خط مهر و محبت ساده است ..... ۸۹
۲۰. تا کی غم معاش خورم؟ وقت بندگی ست ..... ۹۱
۲۱. خاطر ت چون رم کند از هردو عالم، رام اوست ..... ۹۳
۲۲. سوی قبرستان گذاری آنگن که خوش بوم و بیری ست ..... ۹۵
۲۳. آید چو مرگ، هستی پیرو جوان یکی ست ..... ۹۷
۲۴. عیش گیتی، باد تند نیرغباری بیش نیست ..... ۹۹
۲۵. به غیر معنی رنگین، مجوز ما میراث ..... ۱۰۱
۲۶. عقل اگر داری، مکن هرگز تمنا تخت و تاج ..... ۱۰۳
۲۷. چندین به زینت بدن ای خودنما! مپیچ ..... ۱۰۵
۲۸. پرید رنگ من، از می چو گشت جانان سرخ ..... ۱۰۷
۲۹. سخن تا بخته نبود، کی پسند خاص و عام افتد؟ ..... ۱۰۹
۳۰. ز گلشن چون به راه آن سرو قد لاله رو افتد ..... ۱۱۱
۳۱. به دل اندیشه جانانم از شوکت نمی گنجد ..... ۱۱۳
۳۲. فضای دل خلاص از خار خار غم کجا گردد ..... ۱۱۵
۳۳. بکش تیغ ای ستمگر! تا جهانی جان به کف گردد ..... ۱۱۷
۳۴. تاب رخس، ماه و آفتاب ندارد ..... ۱۱۹
۳۵. زهر مرگ دوستان، در مغز از بس کار کرد ..... ۱۲۱
۳۶. نخل امیدت به بار آه سحر می آورد ..... ۱۲۳
۳۷. بی نیازی ساقی از مینا برون می آورد ..... ۱۲۵
۳۸. مرا ذکر تو با این کهنگی ها تازه می سازد ..... ۱۲۷
۳۹. دشمن چو ریزی دید، زو شور و شرنخیزد ..... ۱۲۹
۴۰. مرد از راه شکست خود به عزت می رسد ..... ۱۳۱
۴۱. از جگر خوناب اشکم خوش به سامان می رسد ..... ۱۳۳
۴۲. نه جوهر کسب ملک و مال اسباب جهان باشد ..... ۱۳۵

۴۳. همچنان کز آه، سرو بوستان قد می‌کشد ..... ۱۳۷
۴۴. مرا از نعمت دیدار، دل سیری نمی‌داند ..... ۱۳۹
۴۵. آنان که از شراب تو مدهوش گشته‌اند ..... ۱۴۱
۴۶. چون به محفل رخ فروزد، رنگ صهبا بشکند ..... ۱۴۳
۴۷. ز آن چشم، دل به یک دو نظر صلح می‌کند ..... ۱۴۵
۴۸. همچنان کز خطش آن خال نهران پیدا شود ..... ۱۴۷
۴۹. تا نسازی با جفا، کی مشکلت آسان شود؟ ..... ۱۴۹
۵۰. چو شرح حال شهیدان او رساله شود ..... ۱۵۱
۵۱. ریخت چون دندان، مدار جسم مشکل می‌شود ..... ۱۵۳
۵۲. با صبوری کارهای مشکلی آسان می‌شود ..... ۱۵۵
۵۳. ای که پُرچین جبهات از حرف مردن می‌شود ..... ۱۵۷
۵۴. ره مقصود طی کردن، نه از تقصیر می‌آید ..... ۱۵۹
۵۵. دوستان، مژده که ماه رمضان می‌آید ..... ۱۶۱
۵۶. گوشه‌گیران را به راه درگه سلطان چه کار؟ ..... ۱۶۳
۵۷. مست آمد با جمالی از شفق گلرنگ‌تر ..... ۱۶۵
۵۸. یارب به فضل خویش، گناهان ما ببخش ..... ۱۶۷
۵۹. ای مستی شباب، تو را کرده باب وعظ ..... ۱۷۰
۶۰. می‌کند از پیری ام با هم سرو سامان وداع ..... ۱۷۲
۶۱. عهد شباب رفت و نشد هیچ‌کار، حیف ..... ۱۷۴
۶۲. تا کعبه با خیال تو همدوش رفته‌ام ..... ۱۷۶
۶۳. از نهفتن، راز را رسوای عالم کرده‌ام ..... ۱۷۸
۶۴. اگر عاصی، اگر مجرم، اگر بی‌دین، اگر مستم ..... ۱۸۰
۶۵. ز غصه جان نبری، بی‌حذر از این مردم ..... ۱۸۲
۶۶. چو رنگ خویش، هر دم انقلاب ساکنی دارم ..... ۱۸۴
۶۷. ز غم گرسوختم، نزدیک یار مهوش خویشم ..... ۱۸۶
۶۸. تا تیغ تو بگذاشته لب بر لب زخمم ..... ۱۸۸
۶۹. به این افتادگی‌ها، مرد میدان دلیرانم ..... ۱۹۰
۷۰. زان جهان پاک آمدم، آلوده دامن می‌روم ..... ۱۹۲
۷۱. ریخت دندان و گره در بند نان ما همچنان ..... ۱۹۴



۷۲. پهلوانی نیست، سنگی یا گلی برداشتن ..... ۱۹۶
۷۳. دیده چون شبنم، بر این گلزار عبرت باز کن ..... ۱۹۸
۷۴. ای گل، تویی علاقه به دنیا شدی و من ..... ۲۰۰
۷۵. می‌کنند گرمی به ما هریبی وفایی غیر تو ..... ۲۰۲
۷۶. زال دنیا محو گردیدن ندارد این همه ..... ۲۰۴
۷۷. کشد از گرم‌رویی، نیک‌وبد را در برآینه ..... ۲۰۷
۷۸. زیرگل بودن، بسی خوش‌تر که زیر منتهی ..... ۲۰۹
۷۹. پسند دوست نبود خودپسندی ..... ۲۱۱
۸۰. بی سجده درگاه تو، نبود سرخاری ..... ۲۱۳

#### رباعی‌ها ..... ۲۱۵

۱. در خانه فراش و متکا نیست مرا ..... ۲۱۵
۲. پیری از عمر، کرده بیزار مرا ..... ۲۱۵
۳. ای آن که تو را خانه آراسته است ..... ۲۱۶
۴. گفتم ز چه آیا طرب از ما رفته است؟ ..... ۲۱۶
۵. بردرگه خلق، بندگی ما را کشت ..... ۲۱۶
۶. ای آن که همیشه در پی خوابی و خورد ..... ۲۱۷
۷. گر شعر نه مال و ثروتم می‌بخشد ..... ۲۱۷
۸. چون دیده بینشم عطا فرمودند ..... ۲۱۷
۹. طفلان که فرح‌فزا و غم‌کاهان‌اند ..... ۲۱۸
۱۰. موجود، کسی به جز تونشمارم من ..... ۲۱۸
۱۱. واعظ چه کس است؟ کمترین بنده تو ..... ۲۱۸
۱۳. ای آن که تمام آرزو و هوسی ..... ۲۱۹
۱۴. با خشم و شره، همال تا کی باشی؟ ..... ۲۱۹

همچو حرفی کز کتاب افتاده باشد بر کنار  
گر به صورت دور از یاران به معنی همدمیم  
واعظ قزوینی

چندی پیش دوست عزیز و بزرگوار، شاعر روان‌طبع پیرکار،  
حجة الاسلام والمسلمین محمدحسین انصاری نژاد، به‌گزینی را که  
از غزلیات واعظ قزوینی ترتیب داده بودند برای بنده فرستادند  
و به‌خاطر حسن ظنی که به این کمترین داشتند، خواستند تا  
مقدمه‌ای بر این گزیده بنویسم. بنده که همواره شرمنده لطف و  
مهربانی ایشان و دل‌بسته شعر سبک هندی بوده‌ام با کمال میل  
پذیرفتم و این چند برگ را درباره واعظ قزوینی و ویژگی‌های ادبی  
اشعارش قلمی کردم. امیدوارم قدمی هرچند کوچک در راستای  
معرفی فرهنگ ایران‌زمین و گنجینه بی‌پایان زبان و ادبیات فارسی  
برداشته باشم.



## واعظ قزوینی

ملاً محمّد رفیع ملقب به ملاً رفیع و رفیع‌الدین و متخلص به واعظ قزوینی از شاعران و واعظان قرن یازدهم هجری قمری است. در سفینه خوشگو آمده پدر بزرگ واعظ، «ملاً فتح‌الله واعظ قزوینی است که در زمان خود از اکابر علما بوده» است. خوشگو زمان مهاجرت واعظ به هندوستان را «به تقریبی در اواخر عهد شاهجهانی» دانسته است. خوشگو می‌گوید واعظ «عمر درازی یافته». از تاریخ دقیق تولد و وفات واعظ قزوینی اطلاعاتی نداریم. فقط می‌دانیم که در نیمه نخست قرن یازدهم متولد شده و در اواخر این قرن درگذشته است. قدیمی‌ترین ماده تاریخی که از او در دست است به سال ۱۰۵۴ هـ.ق اشاره دارد و متأخرترین ماده تاریخی‌های او به سال ۱۰۸۹ هـ.ق اشاره دارد. قدیمی‌ترین ماده تاریخی او این است:

آن گوهر گرامی جانی. ز درج غیب  
بعد از پدر چو شد متولد به صد شرف  
تاریخ مولدش خرد اندیشه کرد و گفت:  
«آن گوهر یگانه یتیم آمد از صدف»<sup>۱</sup>

با کنار هم گذاشتن قرائن و کمک گرفتن از شواهد شعری و نقلی او می توان حدس زد که تاریخ تولد واعظ احتمالاً پیش از ۱۰۳۰ بوده است؛ چنان چه با توجه به قدرت و پختگی این ماده تاریخ و هنرنمایی واعظ در بهره گیری از ایهام «یتیم» و فصاحت مصراع آخر، بعید است این ماده تاریخ سروده یک شاعر بی تجربه باشد. همچنین با توجه به اشاره تذکره نویسان به عمر طولانی او و به اعتبار اشعار بسیاری که با موضوع پیری سروده است، می توانیم تولد او را به پیش تر از این تاریخ نیز برسانیم. به هر روی تاریخ دقیقی از تولد او در دست نیست و تاریخ فوت او نیز در منابع مختلف متفاوت ذکر شده است. محمد افضل سرخوش در کلمات الشعرا درباره واعظ می نویسد: «در سخنوری و معنی گستری، بازوی پهلوانی با صائبا و مرزا طاهر وحید می زند. دیوانش را میرمعز به هند آورده، شهرت داده. مثنوی جنگ شاه عباس با اسلم خان اوزبک<sup>۱</sup> بسیار خوب گفته» اکثر تذکره نویسان قدرت او را در شاعری تحسین کرده اند و به اتفاق همگی آنها، کتاب «ابواب الجنان» واعظ را از باب ملاحظت و شمول مباحث ستوده اند.

## ابواب الجنان

کتاب ابواب الجنان اثری است به نثر از واعظ قزوینی. سرخوش در کلمات الشعرا می گوید: «اقوال دوازده امام را جمع نموده، کتاب

۱. احتمال دارد مقصود نظر سرخوش، مثنوی جنگ شاه اسماعیل با شیبک خان ازبک بوده باشد.

رنگین تألیف ساخته، ابواب‌الجنان نام گذاشته قطعه‌ای در حمد آن گفته» آزاد بلگرامی در تذکره سرو آزاد می‌گوید: «حجت کمالش کتاب ابواب‌الجنان است که قماش سخن را در نهایت نازکی بافته و به اتفاق جمهور کتابی به این خوش‌بیانی در مواعظ ترتیب نیافته» در سفینه خوشگو درباره این کتاب گفته شده: «ترجمه اقوال دوازده امام را کتابی مبسوط، مشهور به ابواب‌الجنان به عبارت خوب و رنگین به نام شاه جهان‌پادشاه نوشته. فقیر مؤلف آن را خواند و فیض‌ها برداشته» آذر بیگدلی در تذکره اش می‌گوید: «در مراسم پند و نصیحت تحریرا و تقریرا سرآمد اهل روزگار خود بوده و کتاب ابواب‌الجنان بر این مطلب شاهدی است صادق» حتی رضاقلی‌خان هدایت- ادیب دوره قاجار- که ذوق و سلیقه او چندان با سبک شاعران دوره صفوی سازگار نیست در تذکره خود واعظ را تمجید کرده و درباره ابواب‌الجنان چنین می‌گوید: «الحق هر بابی از ابواب‌الجنانش بابی است از ابواب‌الجنان».

نصرآبادی پس از آوردن عباراتی در تعریف و تمجید از ابواب‌الجنان، آورده که: «غرض که جلد اول این کتاب فصاحت‌آیات به نظر فقیر رسیده و مطالعه آن هر کس را از کتب اخبار و احادیث و اخلاق مستغنی می‌سازد چرا که فقیر مطالعه کتب تواریخ و اخلاق و امثال بسیار نموده، به حسب لفظ و معنی هیچ‌کدام اینقدر فیض‌رسان نیست. کمینه حیرانم که در مجلدات دیگر چه خواهد گفت که در این نباشد؟ امید که به صحت و عافیت و سلامت بوده توفیق اتمام آن بیابد. اکثر اشعار که مناسب آورده‌اند از آن جناب است» زمانی که نصرآبادی از این کتاب سخن گفته واعظ همچنان در قید حیات بوده است اما از گزارشی که آزاد بلگرامی در تذکره سرو آزاد داده متوجه می‌شویم که پیش از اتمام ابواب‌الجنان، عمر

واعظ به اتمام رسیده است و پسرش این کار را به پایان رسانده: «عمرش به اتمام این کتاب وفا نکرد. فرزندش میرزا محمدشفیع که تلمیذ والد خود است مجلد ثانی به انجام رسانید. این مجلد [نوشته پسر واعظ] در بیان فضائل اعمال است لیکن به آن رنگینی و خوش‌انشایی نیست».

با وجود این تأییدها و تمجیدها نمی‌توانیم ابواب‌الجنان را کتابی اصیل تلقی کنیم؛ زیرا حکایت‌های آن از آثار دیگر جمع‌آوری شده است. به‌عنوان مثال این حکایت که در ابواب‌الجنان آمده، پیش از آن با نثری متفاوت، در رساله دلگشای عبید زاکانی آمده است: «مردی خیکی خالی با خود داشت محتسبی به گمان اینکه برای شراب است وی را گرفته نزد والی برد و او حکم کرد که وی را حد زنند. آن مرد گفت اعزک‌الله اگر به همین حد باید زد تو به آن سزاوارتری که آلت زنا با خود داری حاکم وی را به این سخن بخشید». حکایت‌های دیگری از این نیز می‌توان در ابواب‌الجنان یافت که پیش‌تر در آثار عبید زاکانی و دیگران آمده است. به‌نوعی می‌توان گفت حکایت‌های ابواب‌الجنان جمع‌آوری و گزینش مطالب است از میان آثار دیگر. از همین‌روی ویژگی‌های سبکی نثر واعظ را بیشتر در مقدمه این کتاب می‌توان جست‌وجو کرد. در مقدمه ابواب‌الجنان بیش از دیگر قسمت‌های آن غلبه ذوق ادبی سبک هندی مشهود است و بسامد استعاره‌ها و تشبیه‌های نوین قابل توجه است: «خالقی که شمع قامت انسان را در شبستان امکان به نور باصره برافروخت. صانعی که عنکبوت مردم دیده را در زوایای مراپا تنیدن تار نگاه آموخت... رزاقی که سحاب کرمش آتش جوع روزی خواران را به بارش احسان پی‌درپی فرومی‌نشانند. مهربانی که دست مرحمتش بیماران نباتات را با پنبه ابر آب در گلو می‌چکاند

در کنج خانه کُن فکانش قرص مهر خستی است بر خم سپهر نهاده  
و از خزانه پادشاهیش جرم قمر فلوسی است بر خاک شب تیره  
افتاده...».

بسامد استعاره و تشبیه در نمونه فوق بیانگر ذوق غالب ادبی این دوره است.

## ویژگی‌های سبکی شعر واعظ

آنچه امروزه سبک هندی نامیده می‌شود گستره وسیعی از شعر فارسی است که از اواخر قرن دهم هجری قمری تا اواخر قرن دوازده هجری قمری در ایران و تا اواخر قرن سیزده هجری قمری در شبه‌قاره هندوستان رواج داشته است. تلاش‌هایی در راستای تدقیق این نام‌گذاری و دسته‌بندی سبکی صورت گرفته است. بعضی از محققان این سبک را به دو شاخه ایرانی و هندی تقسیم کرده‌اند. در میان نظرات شاعران، منتقدان و تذکره‌نویسان همان دوران نیز می‌توانیم ردپای دسته‌بندی‌های دقیق‌تری را بیابیم که در بین ادبا و شعرای آن دوران رایج بوده است. «طرز تزریق»، «طرز خیال‌پیچیده»، «طرز تازه»، «طرز ایهام‌بندی» از زمره این دسته‌بندی‌ها بوده است. تعیین دقیق حدود و شیوه‌های متعدد سرایش در این دوره وسیع، مجالی گسترده‌تر می‌طلبد به علاوه این که ارائه تعریفی واحد و تعیین حدودی یکسان برای تمامی اشعار این دوره خالی از اشکال نیست و نمی‌توانیم آن حجم عظیم شعر را که از این دوره باقی مانده با تعریف واحدی یک‌کاسه کنیم. با این حال با نگاه بلاغی می‌توانیم آرایه‌هایی را جزو پربسامدترین هنر‌سازه‌ها در میان شیوه‌های رایج سرایش شعر در این دوره قلمداد کنیم. بسامد هر یک از این آرایه‌ها در هر شیوه



متفاوت است و همین تفاوت وجه افتراق طرزهای رایج در سبک هندی است. به عنوان مثال ساختار مدعامثل از پرکاربردترین هنر سازه‌های شعر صائب و پیروان اوست که در شعر شاعران طرز خیال پیچیده (شاعرانی چون زلالی خوانساری و میرزا جلال اسیر) بسامد بسیار اندکی دارد.

از میان شاخه‌های متعددی که می‌توانیم از وضعیت شعر آن روزگار برشماریم، سبک شعر واعظ قزوینی بیشتر به سبک کلیم و صائب نزدیک است که در آن ساختار مدعامثل، بسامدی چشمگیر دارد. در ساختار مدعامثل (یا به قول استاد شفیع کدکنی اسلوب معادله)، اجزای دو مصراع در یک بیت، با هم تناظر یک به یک دارند. فرایند سرایش این ابیات به گونه‌ای بوده است که به ارتجال مصراعی به ذهن شاعر خطور می‌کرده و سپس شاعر متناظر با اجزای آن مصراع بداهه، مصراعی دیگر می‌ساخته است. به مصراعی که بداهه و ارتجالی سروده شده بود «مصراع برجسته» و به مصراعی که پس از آن ساخته می‌شد «مصراع رسانده» می‌گفته‌اند. این عمل در بوطیقای سبک هندی «مصراع‌رسانی» یا «پیش‌مصراع‌رسانی» نام دارد (به مصراع اول یک بیت «پیش‌مصراع» می‌گفته‌اند).

آنچه در اکثر اشعار این دوره دیده می‌شود کاربرد لذت‌جویانه شعر است به نحوی که می‌توانیم مدعی شویم اکثر شاعران و مخاطبان به تعبیر امروزی «هنر برای هنر» نزدیک‌اند. در شعر سبک هندی اهمیت مضمون بیش از مدعای شعر است؛ یعنی اگر در یک بیت شاعر سبک هندی، مَثَلی با مدعایی همراه شده است آنچه در درجه اول اهمیت بوده آن مَثَل بوده است و نه مدعای بیت. به عنوان مثال وقتی واعظ می‌گوید:

دل خوردنی ز مال، به اهل غنا رسد

کاهیدنی ز دانه به سنگ آسیا رسد

بیش از آنکه در پی بیان محتوای مصراع نخست (دل خوردنی ز مال...) باشد، در پی بیان واقعیت عینی مصراع دوم (کاهیدنی ز دانه...) بوده است و مدعای مصراع نخست برای ایجاد تناسبات ذهنی با ارجاعات عینی مصراع دوم ایجاد شده است. شاید اگر خوب در اشعار او بگردیم بی‌یابییم که مدعایی عکس مدعای بیت فوق دارد؛ به خصوص که سنت فکری و ادبی شعر فارسی همواره مدعایی جز این را بیان کرده است. به عنوان مثال مدعای این شعر سعدی، خلاف آن است:

گفت چشم تنگ دنیا دار را

یا قناعت پر کند یا خاک گور

نمونه‌های دیگری از این‌گونه مواجهه با شعر را می‌توانیم در این ابیات واعظ ببینیم که اگر دیوان او را جست‌وجو کنیم با عکس مدعای این ابیات نیز مواجه خواهیم شد:

کی تندخو به نرمی، فرمان‌پذیر گردد

از جای شعله هرگز با چوب تر نخیزد

در بیت بالا قصد شاعر بیش از آنکه بیان مدعا (محتوای مصراع نخست) باشد، قصد هنرنمایی با معناهای متفاوت «چوب تر» و «از جا برخاستن» است.

یا در بیت زیر مصرع دوم مصرع برجسته بیت است که مصراع نخست (مصرع رسانده) برای آن ساخته شده است:

ظاهر و باطن ما در طبق اخلاص است

هر چه در خانه بود آینه را، بیرون است

با این حال از آنجا که واعظ ملاً بوده است و همواره به وعظ و خطابه در منابر اشتغال داشته، پند و نصیحت و حکمت و اندرز وجه غالب غزلیات اوست. به همین دلیل شاید بتوان به نسبت دیگر شاعران اهمیت مدّعا را نیز در مدّعامثل‌هایش مدنظر گرفت. با این همه می‌دانیم که گزینش و ارائه این حکمت‌ها و پندها بیشتر وابسته به وجه عینی بیت است.

## مدّعامثل

یکی از مهم‌ترین و پربسامدترین آرایه‌های غزل سبک هندی، به خصوص در شیوه واعظ قزوینی و شاعرانی چون صائب، کلیم، وحید قزوینی و اشرف مازندرانی، مدّعامثل است. مدّعامثل در آراء استاد شفیعی کدکنی با افزودن قیدی دستوری، نام «اسلوب معادله» به خود گرفت و به نوعی از مفهوم کلی ارسال‌المثل تفکیک شد. به هر حال در این یادداشت به آن قید دستوری نظر نداریم و اصطلاح کلی «مدّعامثل» و حتی اصطلاح کلی‌تر «ارسال‌المثل» بیانگر مقصود ماست. در این آرایه شاعر تشبیهی را در یک بیت ارائه می‌دهد که در آن مشبّهی مرکب در تناظر یک‌به‌یک با مشبّه‌بهی مرکب قرار می‌گیرد. معمولاً یک سوی آن عینی و یک سو ذهنی است. در اکثر موارد یک مصراع، مدّعایی ذهنی دارد و یک مصراع، مثلی از عینیات. فرایند سرایش این دست ابیات را نیز پیشتر توضیح دادیم که معمولاً مصرعی از عالم عین به ذهن شاعر خطور می‌کرده که به آن «مصرع برجسته» می‌گفته‌اند سپس شاعر مدّعای ذهنی متناسب با آن را در مصراعی دیگر می‌ساخته به طوری که ارکان آن با مصرع برجسته در تناظر یک‌به‌یک باشد. به این مصراع نیز «مصرع رسانده» می‌گفته‌اند. این شیوه را می‌توانیم

مهم‌ترین شیوه در سرایش غزلیات واعظ قزوینی در نظر بگیریم. آزاد بلگرامی در تذکره خزانه عامره مدعامثلی از صائب را با مدعامثل واعظ مقایسه می‌کند و مدعامثل واعظ را به سبب تناسب بیشتر مشبه و مشبه‌به‌ها و تناظر صحیح اجزای دو مصراع برتر می‌داند:

«غیر حق را می‌دهی ره در حریم دل چرا؟

می‌کشی بر صفحه هستی خط باطل چرا؟

آزاد بلگرامی در توضیح ادعای خویش می‌گوید: هر دو مصراع خوب است، لکن استعاره مصراع اول با استعاره مصراع ثانی مناسبت ندارد؛ و طریق مناسبت این است که برای مصراع اول، مصراع ثانی مثلاً چنین گفته شود: می‌کنی بیگانه را مهمان این منزل چرا و برای مصراع ثانی پیش مصراع چنین رسانده شود: می‌کنی طول امل را نقش لوح دل چرا؛ اما میرزا رفیع واعظ قزوینی این مضمون را به خوبی می‌بندد و می‌گوید:

این قدر طول امل ره می‌دهی در دل چرا؟

مصحف خود را به این خط می‌کنی باطل چرا؟»

مثال‌های زیر در تعریف اسلوب معادله نمی‌گنجد؛ زیرا قید دستوری اسلوب معادله در آن رعایت نشده اما در آن مدعامثل و به طریق اولی ارسال‌المثل یا تمثیل دیده می‌شود:

عجب نبود حریف از مرگ این و آن کند شادی

که چون سیماب میرد، کیمیاگرزنده می‌گردد

بریدن از جهان سرمایه‌ای از زندگی باشد

که افزون قیمت شمشیر از بزندگی باشد

فروتنی به خدا زودتر کند نزدیک  
که زود قطع شود راه چون سرازیر است  
گشت داغم دلنشین تر در هوای نوبهار  
زانکه بهتر مهر گردد صفحه چون نم می شود

ما از شکست خویش رخ یار دیده‌ایم  
این باغ را ز رخنه دیوار دیده‌ایم

فزاید قدرت از آمیزش روشندان واعظ  
بلی از قطره آبی، گهر ارزنده می‌گردد

ابیات فوق با ساختار تعلیل بیان شده است و تمثیل‌های کوتاه  
شاعرانه دلیل بر اثبات مدعایی شده است. به نحوی می‌توان گفت  
حسن تعلیل نیز در این نوع ابیات به کار رفته است. همچنین بیت  
زیر نیز از ساخت اسلوب معادله تبعیت نکرده اما با گسترش دایره  
تعریف مدعامثل، می‌تواند نوعی مدعامثل محسوب شود:  
سر برون آورد عکس از روزن آینه گفت:

فیض صحبت می‌تواند سنگ را آدم کند  
در بیت بالا شاعر برای مدعای خود (مصراع دوم) مثل انعکاس  
چهره آدمی در دل آینه (مصراع نخست) را بیان کرده است. هر چند  
نحوه بیان استعاری است و نوعی جانبخشی برای عکس آدمی در  
آینه به کار رفته است، اما در پس‌زمینه آن همان ساخت مدعامثل  
مشاهده می‌شود.

و اما چند نمونه از مدعامثل‌های واعظ قزوینی که در تعریف  
اسلوب معادله نیز می‌گنجد:

نکو از اختلاط بد کنش، بد می‌شود آخر  
چو با تیغ آب همدم می‌شود بزنده می‌گردد

دماغ اهل فنا از مکاره آزاد است  
چراغ مجلس تصویر، ایمن از باد است

باز دارد راحت دنیا تو را از بندگی  
از خدا غافل شدن تعبیر خواب مخمل است

حسن بیان مجوی ز ما دل‌شکستگان  
از کاسه شکسته نخیزد صدا درست

کدخدایی، یک‌قلم، رنج و غم و درد سراسر است  
خامه تا گردید صاحب‌خانه، با چشم تراست

قد چون خمید، جمله حواست زبون شود  
لشکر شود شکسته، علم چون نگون شود

آزاد به همراهی کس بند نگرود  
خاصیت سرو است که پیوند نگرود

نیک خواهان در جهان مکروه طبع مردمند  
جز ترش‌رویی نبیند شربت از بیمارها

روزگار آخرستم‌گرا ستمکش می‌کند  
شیشه می‌سازد مکافات شکستن سنگ را